

# جلال الدین همایی

## و تبریز



### سعید کریمی قره‌بابا

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

### چکیده

تبریز در دوره‌های مختلف پذیرای شعرا و اندیشمندان و شخصیت‌های فرهنگی بسیاری بوده است. در دوره معاصر نیز استادان و پژوهشگران عالی قدری از شهرهای مختلف در تبریز گردهم آمده‌اند. استاد جلال‌الدین همایی یکی از این شخصیت‌هاست و در این مقاله به سال‌های حضور استاد در تبریز و اقدامات فرهنگی و پژوهشی ایشان پرداخته شده است.

حضور شخصیت‌های فرهنگی برجسته در یک شهر می‌تواند سیرِ شت و سرنوشت آن شهر را دگرگون کند و مجموعه‌ای از تصورات و باورها را پیرامون آن شکل دهد. معنای باطنی هر شهر را تنها شهروندان آن تعریف نمی‌کنند بلکه بیش و پیش از آنها مفاخر فکری، هنری و ادبی‌اند که هویت شهرها را رقم می‌زنند و منظری عمومی از شهرها را در برابر ناظران ترسیم می‌کنند.

آیا داستان‌های چارلز دیکنز و کنان دوویل مفهوم لندن را در قرن بیستم برای میلیون‌ها خواننده آثارشان بازسازی نکردند؟ و چنین است کاری که ویکتور هوگو و انوره دوبالزاک با پاریس انجام دادند و آن را به یکی از مقاصد رؤیایی گردشگران علاقه‌مند به فرهنگ و هنر جهانی تبدیل نمودند.

هر شهر و دیاری از ایران ما نیز تصویر خود را در آینه آثار فرهنگی مشاهیر خویش مشاهده کرده‌است. اگر سعدی و حافظ نبودند شیراز اکنون برای ما جلوه و جلایی متفاوت داشت. در شیراز شدن شیراز سعدی و حافظ نقش بی‌بدیلی داشته‌اند. آیا می‌توان نیشابور را بدون خیام و عطار در ذهن مجسم ساخت؟ نام خیام و عطار تا همیشه بر یادمان نیشابور سایه انداخته‌است.

از سوی دیگر، شهرها علاوه بر حافظه بلندمدت حافظه کوتاه‌مدتی نیز دارند که هرگز از همدیگر گسسته نیستند و یکی آن دیگری را حمایت و تقویت می‌کند. مراد از حافظه کوتاه‌مدت شهرها خاطره معاصر آنهاست. این خاطره معاصر از شهرها یک‌سره جدا از آن سابقه و گذشته تاریخی نیست ولی صفحات تازه‌ای به آن می‌افزاید که داستان متجدد شدن‌شان را روایت می‌کند. تبریز نیز از این قاعده مستثنی نیست. در دوره معاصر این شهر، جاذبه فراوانی برای مهاجران داشته که از گشودگی ذهن شهروندان آن نسبت به «دیگری» حکایت دارد. خاک دامن‌گیر این شهر از دوران کهن تا به امروز نخبگان علمی و فرهنگی بسیاری را از اقصا نقاط ایران زمین پذیرا شده و آنها را در متن خود بالانده‌است. حافظه بلند و کوتاه‌مدت تبریز را تنها خود تبریزیان نساخته‌اند بلکه همه اهالی ایران در پدید آمدن خاطره معاصر آن نقش داشته‌اند. در حقیقت، تبریز در دل خود ایرانی را جای داده‌است.

مقبره‌الشعراى تبریز را یکی از نموده‌های پذیرفتاری و مداراگری فرهنگی و اجتماعی آذربایجان

می‌توان تلقی کرد. از اسدی طوسی، خاقانی و ذوالفقار شروانی گرفته تا عزیزخان مَکری، لسانی و مانی شیرازی، شاهپور نیشابوری، ظهیر فاریابی و مجیرالدین بیلقانی همگی بخشی از عمرشان را در این شهر سپری کرده و در نهایت در این خاک مدفون شده‌اند. تبریز در هشت قرنِ اخیر، اربابِ دانش و هنر را به خود فراخوانده است. اشخاص نام‌برده فقط آنهایی‌اند که در مقبره‌الشعرا به خاک سپرده شده‌اند؛ امثال کمال خجندی و کمال‌الدین بهزاد فراوان‌اند که در گوشه گوشه این شهر آرمیده‌اند. مشاهیر بسیاری هم بوده‌اند که چندین سال از زندگی‌شان را در تبریز به سر برده و بار سفر بسته و رفته‌اند. برای مثال سعدالدین وراوینی چندی در تبریز مانده و ترجمه مستطاب خود از مرزبان‌نامه را در این شهر به پایان رسانده است و یا سعدالدین حموی عارف بلند آوازه که شام را ترک گفت و کمابیش یک سال در تبریز درنگ کرد و آن‌گاه راه خراسان در پیش گرفت و به سال ۶۵۰ هـ. ق در آنجا وفات یافت (شمس تبریزی، تعلیقات موحّد، ۱۳۸۵، ج ۲: ۳۶۵).

در روزگار ما نیز استادان عالی‌قدر از جمله احمد ترجانی‌زاده، احمدعلی رجایی بخارایی، یحیی ماهیار نوابی، محمدرضا راشد محصل، قادر فتاح قاضی از گوشه و کنار ایران در تبریز جمع آمدند تا چراغِ علم و ادب را فروزان بدارند. استاد

”

مقبره الشعراى تبریز را یکی از نموده‌های پذیرفتاری و مداراگری فرهنگی و اجتماعی آذربایجان می‌توان تلقی کرد. از اسدی طوسی، خاقانی و ذوالفقار شروانی گرفته تا عزیزخان مَکری، لسانی و مانی شیرازی، شاهپور نیشابوری، ظهیر فاریابی و مجیرالدین بیلقانی همگی بخشی از عمرشان را در این شهر سپری کرده و در نهایت در این خاک مدفون شده‌اند.

“

جلال‌الدین همایی هم در شمار مشاهیری بود که چند صباحی در تبریز رحل اقامت افکند و در کسوت معلمی منشأ فعالیت‌های علمی و فرهنگی مهمی در این شهر شد.

استاد جلال‌الدین همایی از دانشمندان برجسته عصر ما بود که در حوزه‌های ادبیات، تاریخ، فلسفه و علوم اسلامی پژوهش‌های درجه اولی را از خود به یادگار گذاشت (برای مطالعه بیشتر درباره زندگی و فعالیت‌های علمی استاد همایی ر. ک: نصری، ۱۳۸۱ و نیز هاشمی، ۱۳۸۶). او در اصفهان و در خانواده‌ای اهل فرهنگ به دنیا آمد و علوم قدیمه را در دوره نوجوانی در مدارس علمیه آنجا آموخت و در ۲۸ سالگی شغل معلمی را برگزید. «ضرورت معیشت عاقبت مرا مجبور به قبول خدمت دولت کرد و در میان خدمات، شغل معلمی را اختیار کردم و این وظیفه را مدتی در دبیرستان‌ها (مدارس متوسطه) گزاردم و پس از آن داخل دانشگاه شدم» (همایی، ۱۳۴۴: ۱۵). وی در همان بدو استخدام از اصفهان به تهران آمد و از آنجا راهی تبریز شد و سه سال و نیم به امر آموزش در دبیرستان‌های تبریز (به ویژه مدرسه محمدیه/ دبیرستان فردوسی امروز) اهتمام ورزید. «مدت اقامت من در تبریز از مهرماه ۱۳۰۷ تا بهمن ماه ۱۳۱۰ شمسی طول کشید و پس از آن به تهران منتقل شدم» (همایی، ۱۳۶۴: بیست و هفت). در مدت اقامت در تبریز تحولات پر اهمیتی در زندگی‌اش روی داد. ابتدا جامه روحانیت را که تا آن روزها بدان ملبس بود به جهت شرایط اجتماعی پیش آمده از تن به درآورد. او خود در این باره چنین می‌نویسد: «در سال ۱۳۰۷ شمسی وارد خدمت رسمی معارف شدم با حقوق ماهی ۸۰ تومان در حالی که با همان لباس روحانی بودم و آن را یک خدمت موقت تلقی می‌کردم نه خدمت همیشگی. در سال اول که مرا به تبریز فرستادند به عنوان تأسیس کلاس ادبی در مدرسه متوسطه بود و حتی در صورت کتترات هم قید شده بود که اگر مایل به ادامه خدمت نباشم یک ماه قبل اطلاع دهم و من هم با همان قصد به سفر تبریز رفتم. حجره مدرسه را نیز داشتم و به دست یکی از شاگردان خود سپرده بودم. در تعطیل تابستان [به اصفهان] برگشتم و به تدریس ادامه دادم ولی در اثر قانون تغییر لباس و عوامل دیگر چنان شد که حوزه‌های طلبگی به هم خورد و طلاب تار و مار شدند و مدرسه‌ها خالی از سکنه ماند چندان که حجرات بعضی از مدارس مهم را اداره فرهنگ و اوقاف اصفهان برای انبار کالا به کسبه بازار اجاره داد. من نیز ناچار حجره مدرسه را تخلیه کردم و این در شهریور ۱۳۰۸ شمسی بود. در خصوص تغییر لباس، من مطابق قانون رسمی

آن زمان به سبب داشتن جواز مدرسی و اجازه اجتهاد معاف بودم و کسی هم انصافاً متعرض من نمی‌شد ولیکن اوضاع را در تهران و آذربایجان طوری دیدم که خود به اختیار تغییر لباس دادم» (خوانساری، ۱۳۵۵: ۲۹-۳۰). استاد در اصفهان در کنار تعلیم و تعلم بیشتر به شعرسرایی توجه نشان می‌داد ولی بعد از اقامت در تبریز با توش و توانی مضاعف عمدتاً به کار پژوهش پرداخت. تحقیقات پربار و دانشورانه استاد تا پایان عمر ایشان ادامه یافت که حاصل آن انتشار بیش از چهل جلد کتاب بود.

### خدمات علمی و فرهنگی استاد همایی در تبریز

استاد پاره‌ای از تلاش‌های علمی خود را در تبریز مصروف تدریس در مدارس متوسطه کرده بود. «در دبیرستان متون فارسی، تاریخ ادبیات، عروض، مصطلحات علوم و فلسفه تدریس می‌کرد» (خوانساری: ۳۰). علاوه بر تدریس، به صورت جدی به حیطة تتبعات ادبی وارد شد. اصلی‌ترین فعالیت قلمی استاد در تبریز را تألیف کتاب ارزشمند *تاریخ ادبیات ایران* باید قلمداد کرد. «*تاریخ ادبیات فارسی* از قدیم‌ترین دوره تاریخی تا عصر حاضر در پنج مجلد بود که دو جلد آن به سال ۱۳۰۸ شمسی در تبریز به طبع رسید و در دسترس طلاب ادب قرار گرفت. این کتاب نخستین تألیف مستقلی است که در زبان فارسی در موضوع تاریخ ادبیات نوشته شده است» (قدسی، ۱۳۶۳: هفتاد و یک).

فعالیت علمی و اجرایی دیگر استاد در تبریز احیای مدرسه صادقیه بود. ایشان در این باره، در مقدمه کتاب *معانی و بیان توضیحات مبسوطی آورده‌اند* که اوضاع فرهنگی آن سال‌های ایران را آیینگی می‌کند: «در سال ۱۳۰۸ شمسی که این بنده به افتخار خدمت معلمی در تبریز بودم مدارس قدیم طلبگی به کلی از رونق افتاده وضع رقت‌آوری به خود گرفته بود. مشاهده آن وضع برای این بنده مخصوصاً که از عظمت و اهمیت پایه و اساس آن دستگاه بزرگ فرهنگی آگاهی داشتم بی‌اندازه ملال‌انگیز و ناگوار بود. تأسف می‌خوردم که چرا رجال و زمامداران فرهنگ کشور ما از اهمیت آن مؤسسات که هزاران نابغه علمی و ادبی تربیت کرده و تحویل جامعه داده است این اندازه غافل و بی‌خبرند که اصلاً توجهی به آن ندارند و بر فرض که در نظر آنها آن نوع تحصیلات مطابق مقتضیات امروزی نباشد، در فکر اصلاح آن نیفتاده و در پی چاره‌جویی آن بر نیامده‌اند.

خارخار این اندیشه مرا رها نکرد تا روزی در فرصت مناسب با رئیس فرهنگ وقت مرحوم احمد خان عمادالملک محسنی رحمه‌الله علیه در این باره به تفصیل گفتگو کردم. تاثیر حال من بود یا استعداد پذیرش او هرچه بود تیر غرض به هدف مراد نشست و آن مرحوم پس از مکاتبه با مرکز و جلب نظر اولیای وزارتخانه در صدد احیای مدرسه صادقیه برآمد. برای این کار انجمنی از رجال روشنفکر تشکیل داد که از جمله صمیم‌ترین آنها مرحوم حاج میرزا حسین واعظ معروف بود... برنامه تحصیلات آن مدرسه که مشتمل بر سه دوره مقدمات و سطح و خارج (یا ابتدایی و متوسطه و عالی) است همان ایام به قلم این بنده نوشته شد و پس از تصویب اعضای انجمن به صورت کتابچه‌ای به طبع رسید که بعداً همان را در مدرسه سپهسالار جدید که با تشکیلات تازه دایر شده بود شده بود مورد عمل و آزمایش قرار دادند. باری چندان طول نکشید که در اثر پشت کار و جدّ و جهد رئیس فرهنگ و اعضای مؤثر آن انجمن مخصوصاً مرحوم واعظ که ضمناً عنوان سرپرستی مدرسه را داشت و این بنده سمت معاونت او را داشتم از وضع رقت‌بار سابق بیرون آمده به وجود طلاب و اساتید عالی مقام دایر و پروتق گردید.

این بنده با حفظ مقام معاونت، تدریس فلسفه

”

استاد جلال الدین همایی هم در شمار مشاهیری بود که چند صباحی در تبریز رحل اقامت افکند و در کسوت معلمی منشأ فعالیت‌های علمی و فرهنگی مهمی در این شهر شد.

“

و ادبیات می‌کردم و برای دانشجویان جزوه‌ای مفصل از معانی و بیان و بدیع گفته بودم که همان جزو بعداً مورد استفاده من در تدریس مدارس متوسطه گردید تعجب می‌کنید اگر بگویم جزوه‌ای را که آن روز برای طلاب صادقیه و مدارس متوسطه تهیه کرده‌ام اکنون ده یک مطالب دقیق آن را برای دانشجویان دانشکده ادبیات امروز تدریس نمی‌توانم کرد زیرا سطح معلومات دانشجویان روز به روز تنزل کرده است» (همایی، ۱۳۷۴: ۸).

### یاران و معاشران استاد همایی در تبریز

این اندیشمند برجسته از فرصت اقامت در تبریز سود جست و با فعالان فرهنگی و کارگزاران فرهیخته تبریز در آن سال‌ها پیوند دوستی برقرار کرد. اسماعیل امیرخیزی، محمدعلی تربیت، سینا هادی تبریزی، حسین نخجوانی و مشکوه‌الدین طالعی از جمله مصاحبان استاد در تبریز بودند. «از تبریز و تدریس آنجا خاطراتی داشت که ضمن یادکرد گذشته‌ها نقل می‌فرمود و نیز از رجال مشهور آذربایجان همچون محمد علی تربیت و حاج اسماعیل امیرخیزی سخن‌ها داشت. در مناسباتش با تربیت می‌گفت فکر تألیف دانشمندان اصفهان را که اصل و اساس کتاب تاریخ اصفهان من است با آن مرحوم مطرح کردم و او دانشمندان آذربایجان را بر اساس آن اندیشه تألیف نمود» (قدسی، ۱۳۶۳: هفتاد و هشت).

این نشست و برخاست البته فقط با دانشمندان انجام نمی‌گرفت. ایشان در ادامه سیر و سلوک عرفانی‌شان در اصفهان، در آذربایجان نیز دلکاو‌های معنوی‌شان را تداوم بخشیدند. «مرحوم همایی در اقامت تبریز با پیر عارف معروف مشهدی حسن آقای مراغه‌ای آشنا شده او را بسیار پسندیده بود و نفس گرم آشناک پیر مراغه در نهان‌خانه دل و اعماق جان معلم جوان ادبیات مدرسه متوسطه تبریز چنان آتشی برافروخته بود که لهیب آن خار و خس بسیاری از تعلق‌ها و بستگی‌ها و دلبستگی‌ها را سوخته و بر باد داده بود» (قدسی، ۱۳۶۳: دوازده). ارادت همایی به پیر مراغه‌ای، آن جمله شمس تبریزی را در مقالات فریاد می‌آورد که «آنجا [آذربایجان] کسانی بوده‌اند که من کمترین ایشانم که بحر مرا برون انداخته است، همچنان که خاشاک از دریا به گوشه‌ای افتد» (۱۳۸۵، ج ۲: ۴۳).

## اشعاری که در تبریز سرودند

در دیوان سنا سه شعر به چشم می‌خورد که در تبریز سروده شده است. یکی از آن سه بیش از بقیه مشهور است. شعر نخست قصیده‌ای است با عنوان «مردم» که در آبان ماه سال ۱۳۱۰ ساخته شده با مطلع:

اینان که به چشم تو مردمند      سر بسته ز سر تا قدم دُمند

(همایی، ۱۳۶۴: ۱۸)

دومی نیز غزلی است با مطلع:

لب بسته‌ام ز هر چه به جز گفت‌وگویی تو      دل شسته‌ام ز هر چه به جز نقش روی تو

(همان: ۹۳)

سومین شعر را استاد در آبان ماه ۱۳۱۰ شمسی سروده‌اند که قطعه‌ای قصیده‌وار در وصف مسجد کبود و ارک علی‌شاه تبریز است و شاعر در آن از ویرانی این دو بنای تاریخی اظهار تأسف کرده است. متن شعر را در اینجا می‌آوریم:

دوشم به حالتی که نصیب عدو مباد  
ساعت به ساعت تن رنجور می‌بکاست  
گویی به سینه‌ام دل از غم پر آبله  
نه پنجه‌ای کزان در شادی توان گشاد  
پوشیده جامه‌ای به بر از دست‌بافِ وهم  
نه پیکرم چو خاطر افسرده می‌گداخت  
در تار و پود هستی‌ام افتاده آتشی  
بر من فراخنای جهان گشت تنگ‌تر  
گفتم مگر به گردش اطراف کوه و دشت  
زان پیش‌تر که بگذرد از شب یکی دو پاس  
نابرده ره به نیمه که ناگه ز بام چرخ  
چون تخته‌ای ز سیم درخشان درون قیر  
باری شدم به دشت و درآمد مرا به چشم  
جام روان ز خون جگر مال مال بود  
لحظه به لحظه‌ام غم و اندوه می‌فزود  
چون طفل تب برآمده رخسار می‌شخود  
نه ناخنی کزان گره غم توان گشود  
انده و غصه تارش و تیمار و درد پود  
نه دیده‌ام چو طالع برگشته می‌غنود  
چونان که برق شعله آتش زنه به پود  
گو دال باش قافیه از دیده حسود  
زنگ ملال ز آینه دل توان زدود  
هشتم کتاب و پای برون از سرای زود  
از زیر ابر تیره عیان ماه رخ نمود  
یا آتشی ز دور نمایان میان دود  
بس منظری شگفت که هوشم ز کف ربود



دیوانه‌وار سر به بیابان گذاشتم  
چون صید تیر خورده دوان بر فراز و شیب  
ناگه مرا به ربع رشیدی گذر فتاد  
چونان دو یار زیرک آورده سر به هم  
از مسجد جهان‌شاه و ارک علی‌شاهی  
خوش‌تر ز لحن عنقا وز ضرب فاخته  
این دو بلندجای که بینی کنون خراب  
دست دو شه از این دو اساس کهن فکند  
این یک به محکمی چو خورنگاه اصفهان  
آن یک به هشت گوشه فردوس طعنه زد  
بنشانند دست صنع نهالی به باغ مُلک  
بود این دو کاخ نغز در این قوم سفله طبع  
و آخر ز سیلی فلک و سنگ جهل گشت  
رحمی به حال پیکر صد چاکشان نکرد  
از بس که خورد تیشه بیدادشان به سر  
تبریز را یکی چو صفاهان بین به عین  
در کام خشک تشنه‌لبان قطره‌ای بریز  
دست ستمگران که ز دولت بریده باد  
زین توده جهل‌پیشه نااهل العیاذ  
خاندند گوییا که گهی ماده گه نرند  
گر صرصر بلا رسد این قوم را سنا

در سر نه فکر مایه و در دل نه رنج سود  
گه بر شدم به بالا گاه آمدم فرود  
دیدم دو مرغ شسته به بالای شاخ تود  
این یک به نام فاخته وان دیگر اسفروود  
این می‌بگفت قصه و آن نیک می‌شنود  
از کوکوه شنیدم کاین داستان سرود  
در روزگار پیش همانندشان نبود  
طرح نوی که نتوان با صد زبان ستود  
و آن یک به خرمی بدل سغد ورزروود  
وین یک به هفت گنبد افلاک سر بسود  
کز دست باغبان نکشد منت خشود  
چون مصحف کریم که در خانه جهود  
اندام این شکسته و رخسار آن کبود  
جز عنکبوتشان که به تن تارها تنود  
دیو از شکاف به نفرین دهان گشود  
وز چشمه دو چشم روان ساز زنده‌رود  
ای چشمه امید اگر نیستی کرود  
با داس جهل کشته پیشنگان درود  
زین دیو مردمان ستمکار قل اعوذ  
گه معجر است بر سرشان گه کلاه خود  
گو آن کند که کرد به عاد از دعای هود

(همان: ۱۲۲-۱۲۵)

احتمالاً استاد در سرایش این شعر مطمئن به قصیده فاخر ایوان مدائن از خاقانی شروانی نظر داشته است. این شعر را می‌توان پیش‌نمونه (Prototype) دو شعر با نام «ارک» از مفتون امینی (امینی، ۱۳۵۶: ۱۷-۲۴) و جمشید علیزاده (جعفری، ۱۳۸۷: ۲۸۳) تعبیر کرد.

استاد این شعر را دو سال پس از سرایش، ابتدا در مجله «مهر» منتشر کرد (همایی، ۱۳۱۲: ۱۲۷-۱۳۰) و در شماره بعد در مطلبی با عنوان «آثار تاریخی تبریز» به اختصار، درباره سه

بنای تاریخی یاد شده در شعرش یعنی مسجد کبود، ارک علیشاهی و ربع رشیدی توضیحاتی ارائه داد (همایی، ۱۳۱۲: ۲۱۲-۲۱۴). همایی در نوشته اخیر، گزارشی ناامیدکننده از وضعیت نابسامان این مکان‌ها به مخاطبان فرامی‌نماید ولی سرانجام، اظهار خوشوقتی می‌کند که «در زمان ریاست بلدیة آقای میرزا محمدعلی خان تربیت خدمت بزرگی به این اثر مهم تاریخی [مسجد کبود] انجام گرفت و این بنا از وضع ملال‌آور مزبله خارج شد و در اثر اقدامات بلدیة با زحمت بسیار تخته سنگ‌های بزرگ مرمر بعضی شکسته و برخی درست از زیر خروارها زباله و خاک و کثافت بیرون آمد» (همان: ۲۱۲). این گزارش، دقیق‌ترین سند از شرایط نگهداری عمارت‌های تاریخی ایران در آغاز سده جدید شمسی به شمار می‌آید.

علاوه بر این‌ها استاد قطعه‌ای را نیز خطاب به آقای مشکوه‌السلطان وقایعی با مطلع:

اوستاد بزرگوار ادیب ای تو مصباح فضل را مشکات

(همان: ۲۱۱)

سروده‌اند. در پاورقی، درباره این شعر چنین توضیح داده شده است:

مشکوه‌السلطان وقایعی یکی از دوستان فاضل و هنرمند استاد در تبریز بوده است. پس از مراجعت استاد به تهران نام‌برده نامه‌ای از تبریز به استاد نوشته و از روزگار ناهموار گله کرده است. در ضمن نامه، سه چهار بیت فرستاده بوده است که مصراع آخرش این است «خانه بر باد داده مشکاتم». قطعه فوق را استاد در جواب او فرستاده است (همان).

در دیوان همایی دو ماده تاریخ نیز درباره رجال اهل فرهنگ آذربایجان ملاحظه می‌شود. اولی در خصوص وفات سید هادی سیناست که ظاهراً در تبریز با استاد همکار بوده‌اند، با مطلع:

دریغا گوهری از دست ایام برون شد چون برفت از دست سینا

(همان: ۲۴۱)

و در توضیح آن چنین مرقوم داشته‌اند: «وفات سید ادیب فاضل آقا سید هادی سینا تبریزی که معلم عربی در تبریز و تهران بود و در فن خود تزلّع و تبجری داشت لیلہ سه شنبه ۱۲ آذر ماه ۱۳۴۲ شمسی در تهران اتفاق افتاد. قطعه ذیل را برای مجلس یادبود آن مرحوم فرستادم که به توسط آقای مجتبی عشق‌پور قرائت شد. مرحوم سینا حوالی ۶۰ سال داشت. غفر له» (همان).

ماده تاریخ دیگر به سال طبع کتاب «ماده تاریخ‌های قدیم تا عصر حاضر» تألیف حاج حسین آقا نخجوانی تبریزی، در سنه ۱۳۸۴ هجری قمری مربوط می‌شود:

«حاجی فاضل حسین نخجوانی آن که باشد نامور در دانشی مردان آذربایجانی  
ساخت تألیفی که باشد اهل تاریخ و ادب را منبع فیض فواید مخزن گنج معانی  
شاعران را آنچه از تاریخ‌گویی داشت حاضر جمع کرد و داد ترتیبش چنین کش بازخوانی ...  
سال طبعش را طلب کردم سنا تاریخ گفتا: «جاودانی زنده شد نام حسین نخجوانی»  
(همان: ۲۰۱ برای کسب آگاهی بیشتر درباره کتاب مزبور از حسین نخجوانی ر.ک: اسدی تبریزی، ۱۳۹۹: ۲۱-۲۳).

استاد همایی به شعر شهریار علاقه فراوان داشت. «از مثنویات شهریار مخصوصاً مثنوی غروب نیشابور بسیار تعریف می‌کرد» (همایی: هشتاد و سه). شهریار این شعر را در غربت نیشابور سروده و در فحوای آن یکی از تجارب عرفانی خود را در کوهستان‌های اطراف نیشابور شرح داده است. نکته قابل تأمل آن است که مثنوی «غروب نیشابور» با قطعه «وصف مسجد کبود» همایی از حیث روایت مشابهت‌هایی دارد. شهریار هم در دو موضع از دیوانش به نام همایی اشاره کرده و در تعظیم وی کوشیده است. در ذکر خیر استاد مرحومش حاجی اسماعیل آقا امیرخیزی می‌گوید:

با خود از ری به ارمغان آورد چون «همایی» مدرّسی بینا  
هم به تبریز گشت و پیدا کرد سید نخبه، «هادی سینا»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۱۳۶۶).

در «منظومه مفاخر ادب و هنر ایران» نیز همایی را استاد بزرگ سبک اصفهانی در عصر جدید معرفی می‌کند:

دگر به سبک سپاهان قرینه با قُدمَا «همایی» است بزرگ اوستاد دوره ما

(همان: ۷۲۶ برای مطالعه روایتی از دیدار شهریار با همایی ر.ک: کاویان‌پور، ۱۳۸۷: ۱۰۳-۱۰۵).

در پایان باید گفت حضور چنین اندیشه‌ورزانی است که در تعامل با نمادها و عناصر فرهنگی یک شهر، حافظه کوتاه‌مدت آن اقلیم را مایه‌ور می‌سازد و آن را به حافظه بلندمدت پیوند می‌زند. تبریز همواره به حضور چنین شخصیت‌های هویت‌سازی مفتخر بوده است.

## منابع

- ۱- اسدی تبریزی، حسن (۱۳۹۹)، *حاج حسین نخجوانی (مشاهیر وقف کتاب در ایران)*، چ ۱، تهران: خانه کتاب.
- ۲- امینی، مفتون (۱۳۵۶)، *کولاک، مجموعه شعر*، چ ۲، تبریز: شمس.
- ۳- جعفری، حسین (۱۳۸۷)، *از دیار ابرها، فارسی گویان نوپرداز آذربایجان*، چ ۱، تبریز: آیدین.
- ۴- خوانساری، محمد (۱۳۵۳)، «زندگی‌نامه استاد جلال‌الدین همایی» در *همایی‌نامه (مجموعه مقالات)*، زیر نظر مهدی محقق، چ ۱، تهران: انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.
- ۵- شمس تبریزی، محمد بن علی (۱۳۸۵)، *مقالات، تصحیح محمدعلی موحد*، چ ۳، تهران: خوارزمی.
- ۶- شهریار، محمد حسین (۱۳۸۲)، *دیوان اشعار*، چ ۱، تهران: نگاه.
- ۷- کاویان‌پور، احمد (۱۳۸۷)، *زندگانی ادبی و اجتماعی استاد شهریار*، چ ۶، تهران: اقبال.
- ۸- نصری، عبدالله (۱۳۸۱)، *پایان شب سخن‌سرایی (زندگی، آثار و اندیشه‌های استاد جلال‌الدین همایی)*، چ ۱، تهران: آفتاب توسعه.
- ۹- هاشمی، میترا (۱۳۸۶)، *همای معرفت؛ زندگی‌نامه و آثار استاد جلال‌الدین همایی*، زیر نظر دکتر اسحاق طغیانی، چ ۱، اصفهان: سازمان فرهنگی-تفریحی شهرداری اصفهان.
- ۱۰- همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۳)، *شعوبیه، مقدمه منوچهر قدسی*، چ ۱، اصفهان: چاپ‌خانه بزرگمهر.
- ۱۱- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵)، *تاریخ ادبیات ایران*، چ ۱، تهران: هما.
- ۱۲- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴)، *معانی و بیان، به کوشش ماهدخت بانو همایی*، چ ۳، تهران: هما.
- ۱۳- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۴)، *دیوان سنا، مجموعه اشعار استاد علامه جلال‌الدین همایی*، به اهتمام ماهدخت بانو همایی، چ ۱، تهران: هما.
- ۱۴- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۴)، «شرح حال استاد جلال‌الدین همایی به قلم خود ایشان»، نشریه وحید، ش ۱۹، صص ۱۳-۱۸.
- ۱۵- \_\_\_\_\_ (۱۳۱۲)، «آثار تاریخی تبریز»، *مجله مهر*، س ۱، ش ۳، صص ۲۱۲-۲۱۴.
- ۱۶- \_\_\_\_\_ (۱۳۱۲)، «مسجد کبود» اثر طبع آقای همایی؛ معلم ادبیات در دارالفنون طهران، *مجله مهر*، س ۱، ش ۲، صص ۱۲۷-۱۳۰.